

معاش می‌کنند!!

باز هم توصیه می‌شود اگر شهیدی هارمونی شیرین و نوستالژیک را برای کمپوزسیون می‌پسندد آثار «امین‌الله حسین» در زمینهٔ مَدالیه و ترکیب آن با مقامهای ایرانی را بشنود و نیز آثار کوارتت زهی گروه Kronos Quartet را در زمینهٔ Hybrid (تلفیق) تجربه کند و سری به Anour Brahém و آثار و تجارب او در زمینهٔ تلفیق موسیقی غربی و غربی بزند.

□

ساز:

قسمت اول:

\* D. Scarlatti

1. Sonata in D minor

2. Sonata in D major

\* W.A. Mozart

Piano Sonata in A minor, K 310

3. Allegro maestoso

4. Andante Cantabile

5. Presto

\* J. Brahms

6. Rhapsody No.2 in G minor

قسمت دوم:

7. قطری معرر.

8. قطری منشی و چهارگاه.

برنامه:

(\*\*\*)

(\*\*)

(\*\*\*)

(\*)

(\*)

(\*)

صفا کاتب شهیدی

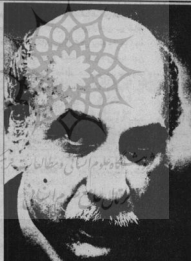
(\*\*)

(\*\*\*)

کاتب در کنسرت‌های بعدی خود باید نهایت دقت را بکند، پیراهن بفدازد بقیه باز و سرآستین‌های فدازد، افه فیلم آمادوس میولوس فورمن» است و در ایران نمودی ندارد حتی نوازندهٔ رستورانی بی نظیر در چهارده کلایدرمن، که در روی جلد تنظیم‌های موسیقی خود از آثار جهان که بدبخته بصورت میوزک (Muzak) اصطلاحی امریکایی برای موسیقی بی‌که در سوپرمارکت، رستوران و مراکز خرید عمومی و امتیاز شونده می‌شود) درآورده این نوع پیراهن را زیرکت پوشیده است! بهتر بود شلوار پارچه‌یی راحت و کفش چرمی معمولی پوشیده می‌شد. شلوار اسپرت مارک‌دار و نیم‌چکمهٔ مازن اسپساری اصلاً پرازاندهٔ کنسرت و یا رستپال سولو نیست. «شون» روزی به «رژ» سنده نامه‌یی نوشت و گفت: «فکر می‌کنی موفقیت کنسرت شب قبل من در پاریس به دلیل نوازندگی‌ام و یا تجمه‌ای آثارم بود؟ خیر! سخت در اشتباهی چون این مدل جدید یقهٔ من بود که چشم تمامی حضار را گرفت!»

نکتهٔ دوم این‌که الان دیگر در دههٔ هشتاد شمسی برخلاف دههٔ پنجاه و شصت و حتی اوایل هفتاد با گسترش مراکز موسیقی، تقریباً جماعت بی‌ادعایی که مشتاقانه دروس تئوریک موسیقی را طی سالیان ممارست کرده و آموخته‌اند زیاد شده است و ذکر گذرانیدن این دروس نزد فلان استاد کمی لو رفته قلمداد می‌شود. پس، مشتاقان موسیقی کلاسیک که به دین رستپال‌هایی خوب در سطح رستپال شهیدی می‌آیند این مسائل را بدیهی فرض می‌کنند. سراًخر، این کالج Trinity لندن هم بدمیستی درآمد و مدرک معتبری در ایران عرضه نکرد هیچ و جمانتی که گول نمایندگان انگلیسی و ایرانی این کالج را در ایران خورندند متأسفانه کم نیستند و ادعاهایشان گوش فلک را کر کرده، حتی بعضی از آنان این مدارک و نظایر آن را قاب کرده‌اند و امرار

رومانتیک پر می‌گردد از جهل، گناه و پلیدی. رومانتیسم کانچلی نه به‌مانند رومانتیسم شون ظریف و یا دراماتیک است و نه به‌مانند واگنر یا لیست عظیم و محیرالمقول، بلکه این تفکر به آرامش نهادین استادان ماقبل باروک شبیه‌تر است، یعنی آن‌جایی که بشر آثار هنری را رها از زمان و مکان و شهرت به خالق خود هدیه می‌کرد و اگرچه تبعید و یا مهاجرت مانند امروز این چنین فراگیر و لگام‌گسیخته نبود اما جهل و سرش و تعصب پردهٔ ضخیم نادانی را آویزه بود. مؤخره‌های آثار کانچلی چه این آثار از کنترل باشد چه آوازی یا که برای آنسامیل‌های کوچک، همگی در مه غلیظ تکسار و در خساموش‌ترین فسرکائس‌های نسلی‌دهندهٔ روح نمود پیدا کرده و تخیل را به دور دست‌ترین مکان‌ها پرواز می‌دهند، این لحظات نه آن موسیقی مدیثین مبتذل است نه رومانتیسم سلاطوح پاریسی که خوش باشی و صدای بلبل را به بافت موسیقی زمان وارد کرد، نه آن نجابت و وقار تصنی اشراق لاتین خواننده را دارد نه سُبُغمیری سوزاننده روسی نیکلای یا رومانف را. موسیقی جدی کانچلی از تمام این‌ها سوا و جداست و بعد از نوشتن هفت سمفونی و آثار مجلسی یا کورال یا دیگر بلات‌های مرسوم و غیرمرسوم امروزه به‌عنوان عضوی مستحکم و ثابت در خانوادهٔ موسیقی جدی معاصر می‌درخشد.



بدیع موسیقی این آهنگساز تبعیدی گرجستانی است که در نهایت، چیزی جز احساسات پالایش یافته و انسانی و صمیمی را بیانگر نیست. گرچه زمانی آثار کانچلی و تلفیق آن‌ها در زمان از مختصات اصلی تفکر وی است اما حس عظیم رومانتیسم بعضوان سمبل ازنی زیبایی در آثار بدبیتانه و ژرف وی محلی از اعراب یافته و جایگاهی شایسته پیدا می‌کند، چه، زندگی بدون لحظات

## سوگوار در باد

Giya Kancheli

جیا کانچلی

کیوان میرهادی

جیا کانچلی متولد ۱۰ اوت سال ۱۹۲۵ در تفلیس است و امروزه نه تنها از بیشتاران موسیقی معاصر به حساب می‌آید بلکه از جهات بسیاری نیز بر سایر آهنگسازان هم‌وطن خود پیشی می‌گیرد. آثار کانچلی طبیعتی عرفانی و عمیق داشته و سرشار از پرسپکتیوهای صدایی است. رنگ‌ها درون بافت متراکم ولی ساده و قابل فهم درهم می‌آمیزد و کنتراست‌های تنظیم صوتی به‌منگام آوج‌گیری موسیقی از لحظات

بارتوک نیز قبل از او نتوانستند با حکومت‌های وقت کنار آیند و جلالی وطن کردند. اما هنرمندانی از این دست مخصوصاً آنتنی که پناهندگی سیاسی گرفتند مورد استقبال شاهانای واقع شدند اما بدشانس‌تر از همه بارتوک بود که بعد از جمع‌آوری فولکلور سرخپوستان امریکا در آنزوا و فقر جان سپرد. شوشرنگ نیز آنقدر در لس‌آنجلس ماند تا مرگ دو یار وفادارش آلبان برگ و آلتون وینز را تجربه کند. اما تبعیدبان سردسیری که هم‌اکنون در قید حیاتند و دوران بی‌خانمانی و آنزوا و هجوم خاطرات وطن و نوستالژی را از سر گذرانده‌اند اینک تور بیست‌بار به کشور خود برمی‌گردند و آدمی هجو کاتچلی در کنار روستریویچی ایستاده و قطعه Simi خود را به وی برای اجرا واگذار می‌کند و کنسرتی وینسلزل از او سفارش می‌گیرد و یکی از معظم‌ترین بافتن‌دزین کمیته‌های ضبط موسیقی معاصر، آثار وی را به دنیا عرضه می‌دارد. اما آنتنی که زندگی را در انتقال و سفر دائمی از این گوشه به آن گوشه گذرانده‌اند می‌بایست که اموری مانند تمکک، ثبات و جاه‌طلبی و آرزوی یکسر پوشالی و بر هوسا و غم این‌هاست که سرسراز آثار الفسرده و تاریخ‌وی رومانیک انگساز ما را پوشانند و این رومانتیسم با پورش هولناک واقمیت خارجی که به یکباره با فرش عظیم در بسادی‌های بسترچی و خلیل‌ها نمود می‌یابد ذهن خوش‌باش و راحت‌طلب تبال را به کناری می‌افکند. اما بازهم رومانتیسم در هیبت کنتراستی ناگهانی سر برمی‌آورد و این دور همچنان پیش می‌رود. آن دسته از موسیقی و آثار کاتچلی که آوزی هستند به تفسیر نیاز ندارند، در حقیقت معنا و تفسیر کلمات برای امور درکشده‌ای است و دور دست و ناملموس و فرامادی در تعلیقی استعلا می‌زند و می‌پراکند. گویی فرشته‌یی می‌خواند.

که این موسیقی را درک نمی‌کنیم، شاید این دید دیکنستراکشن از آن‌جا آمده باشد که وی به هستی یا مرتبتی فرانسوی و یا قومی مکلف گردیده. شاید جادویی یا انگیزه‌یی قدرتمند و الفسانه‌یی این‌گونه تجربیات هنری هنرمند را بیکارچه و دوردست ساخته است یا شاید هستی مستقل اشیا و امور فکر بدان‌ها غشایی از درک والاتر به دور کیهان‌شناسی وی کشیده است.

جایی دیگر می‌نویسد: «... طبیعی است که بخواهیم موسیقی‌ام بماند و وصل‌های بعد آن را بشنوند اما این دلیل نمی‌شود که برای آیندگان کار کنیم ولی حتی در صدد آن نیستم که نگران قضاوت امروزی دیگران درباره آثارم باشم. این حرف‌ها از شجاعت مطلق می‌آید که بر تناقضات روحی استوار شده باشد و هرگونه جهان‌شمولی و یا ارجاع به مرتبه والاتر هنر را نیز برمی‌تابد و در همان حال از حس اکنون و لحظه جاری جداسازی شده. شاید این دیدگاه بسیار شبیه به دیدگاه آدورنو باشد که می‌گوید: «... تولید زیباشناسانه در متن اجتماعی زمینه‌یی نامطمئن یافته و پناهی می‌جوید شده این تولید از سوی اشراف به‌باید راستی انویهای زیبایی‌شناسی کجاست؟ از دید کاتچلی این استیوا در عرفان خفته است، اما عرفان عقل‌گریز و فطری‌ناپذیر است. عرفان موسیقی کاتچلی نیز ظاهر منطقی‌گریز، معنا‌ناپذیر و بازنگویش یافته و از هر گونه آنالیز منطقی فرزند بی‌طبیعی دوری می‌جوید. این موسیقی از گونه‌هایی مختلف دسترس‌پذیر بوده و در همان حال بی‌وزن و سیال و لغزان است و معما را پس معما در سادگی و یواگون او نهفته است.

جیا کاتچلی وطن خوش را ترک کند و به تبعید رفت، شوشرنگ، استراوینسکی، آدورنو، هنشدمیت، پروکوفیف، ایشنیکه، اروو پارت، بارتوک (در ایران:

آلرد ایشنیت دیگر هموطن کاتچلی که به حق جایگاهی در حد شوستاکویچ یافته است در وصف آثار موسیقیدان گرجی چنین می‌گوید: «... امروز که جنگ واقعی میان موسیقیدان‌ها بر سر فرم‌ها و معنی‌های نوین است، بسیاری از جنبه‌های شگفت مسونفلیک و تکنیکالات آن به نظر عبث و بی‌محتوا می‌آید. امروز حالت دراماتیک فرم سونات و یا کنتراست بین تنها و ارتباط ظریف مابین اجزاء و غیره از چشم دیگری برداشت می‌گردد، اکنون یک مسونفلیک اساساً قطعه‌یی است آزاد و از لحاظ بهایی نامحدود و نامقدیم و به‌قدرت فرمی خطی پیدا می‌کند. امروزه مسونفلیک نویسی امری است غیرقابل پیش‌بینی، رها و لگام‌گسیخته مانند مسونفلیک‌های سیزدهم و چهاردهم شوستاکویچ، مسونفلیک دوم لوتوسلاوسکی، سینفونیا اثر پرو و یا آثار کاتچلی که با یافتن متین و آرام خود هم نگرش تجربی را رد می‌کند هم دیدگاه را تدوینگر را مسونفلیک نویسی وی از شیوه‌یی کاملاً شخصی و خصوصی پیروی می‌کند که با کیفیت کوبنده خود تمام حس و برداشت آدمی از زمان را در هم می‌ریزد. از همان اولین نت‌ها شنونده خود را از زندگی معمولی رها می‌بیند، گویی بر قایتی در تلاطم آرام موج به سوی ابدیت می‌رود، با این موسیقی آهسته و گند، انسان وادار می‌شود تا تمام زندگی خویش را مرور کند، تمام تاریخ را و تمام زمان‌ها و مکان‌ها را گواین که خود این زمان نیز یکسر از دست رفته و غایب است. تمام کنترپوان آرامی که می‌شنویم در خلسه‌یی رازآلود در کمال بی‌انگهی وجود جاری و ساری بوده زیبایی فریب و حقیقی بی‌زمانی را چنگ می‌زند و وادارمان می‌کند تا دوباره آن چیزی را که اول شنیده بودیم و با یادمان رفت دوباره بشنویم.»

کاتچلی در جایی می‌گوید: «... البته که شیفته موسیقی ملی‌فونیک مملکت هستم اما صادقانه بگویم

چه آرام برمی‌نمدم رخت از جهان / به چشم اندازی دورتر از هر دور

و چه بودم و چه هستم و چه می‌ماندم / بهسان رونده‌یی عبور با من

بهسان رونده‌یی آرام با من / در سرزمینی رها از دهشت و هول

چه آرام می‌نمدم رخت از زمان / به آینده‌یی دورتر از هر ستاره

و چه بودم و چه هستم و چه می‌ماندم به بعد / بهسان رونده‌یی عبور با من

به سان رونده‌یی آرام با من / آنگار که نبودم، آنگار که نخواهم بود.

1. Symphony No.1 (1967)
2. Symphony No.2 (Songs) (1970)
3. Symphony No.3 (Tenor) (خواننده تنور) (1979-80)
4. Symphony No.4 (In Memoria of Michelangelo) (1975)
5. Symphony No.5 (1977)
6. Symphony No.6 (1979-80)
7. Symphony No.7 (Epilogue) (1986)

آثار کاتچلی

8. Bright Sorrows (برای ترو و رگستر) (1985)
9. Libary For Viola & Orchestra (سوکولز یاد) (1986)
10. Morning Prayers (1990)
11. Abil ne Wáserum (1992)
12. Evening Prayers (1991)
13. Night Prayers (کوارتت زهی) (1992)
14. Film Musics (گرتینما)
15. Caris Mare (برای سوبرانو، سلفیجی و سبازر و رگستر) (1984)
17. Lament (برای سوبرانو، ویولون و رگستر) (1984)
18. Trauerfarbenes Land (1984)
19. Magnum Ignotum & Simi (برای وینسلزل و رگستر مجلسی) (1984)
20. Music for the Living (برای تانگرو استوائی نفلیس آریا) (1984)
21. Another Step. (برای نواز معاصری و رگستر) (1992)
22. Violin Concerto (به سفارش گیمون کوزیرو و در حال ساخت)
23. Wehklagen (به سفارش سمونال شوئرزیگ) (1993)
24. (رک اثر مسونفلیک به سفارش رگستر مسونفلیک ماهارام در حال ساخت)
25. Wineglass (1993)
26. Wehklagen (امریه برای ویلن و رگستر مسونفلیک)